



بچستان به کامان طعم شیرین بی مثال را



ذکر است کس که
اهل شکر است



باید بزم ذکر خدا

بعضیا ذکر می‌کن، بعضیا ذکر می‌شن.



سرشناسه: عباسی ولدی، محسن، ۱۳۵۵
عنوان و نام پدیدآور: ذکر است کسی که اهل شکر است: بیاید بشیم ذکر خدا، بعضیا ذکر می‌کن
بعضیا ذکر می‌شن / نویسنده محسن عباسی ولدی؛
ویراستار محمد اشعری.

مشخصات نشر: قم: آیین فطرت،
مشخصات ظاهری: ص ۲۰۳، ۵۱/۵۴×۲۱، س.م.
فروست: طعم شیرین خدا، بچشان به کامان طعم شیرین بی مثالت را؛ ۷.
شابک: دوره: ۲-۴۸-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸؛ ج ۷، ۸-۵۹-۸۰۳۱-۶۰۰-۹۷۸

وضعیت فهرست نویسی: فیا
یادداشت: کتابنامه: ص. [۲۰۱] - ۲۰۳.
عنوان دیگر: بیاید بشیم ذکر خدا، بعضیا ذکر می‌کن، بعضیا ذکر می‌شن.

موضوع: خداشناسی (اسلام)
موضوع: Knowableness -- God (Islam)
موضوع: ذکر -- جنبه های مذهبی -- اسلام
موضوع: Islamic meditations -- Religious aspects -- Islam
موضوع: شکر -- جنبه های مذهبی -- اسلام
موضوع: Gratitude to God -- Religious aspects -- Islam*

رده بندی کنگره: ۷۱۲PB
رده بندی دیوبی: ۲۴/۷۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۶۵۲۷۲۸

www.ketab.ir

نویسنده: محسن عباسی ولدی

ویراستار: محمد اشعری

مدیر هنری: سید حسن موسی زاده

گرافیک: گروه هنری آیین فطرت

ناشر: آیین فطرت

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: عمران

نوبت چاپ: اول / تابستان ۱۴۰۰

شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه

قیمت: ۴۰۰۰۰ تومان

ارتباط با ناشر و هماهنگی پخش: ۰۹۱۰۵۸۵۶۳۱۱

با خرید اینترنتی از سایت «کتاب فطرت»

یا ارسال نام کتاب به سامانه پیامکی،

کتاب را در منزل تحویل بگیرید:

www.ketabefetrat.com

سامانه پیامکی خرید: ۳۰۰۱۵۱۵۱۰

کلیه حقوق محفوظ است.



فهرست

مقدمه	+++ ۹
درس اول: مگه می شه بدون تشکر از مخلوق، شکر خالق رو به جا آورد؟	+++ ۲۵
درس دوم: چه طوری باید از مخلوق تشکر کرد؟	+++ ۳۹
درس سوم: می شه آدم، ذکر خدا بشه؟	+++ ۵۹
درس چهارم: تا حالا به امانت بودن نعمت فکر کردیم؟	+++ ۷۹
درس پنجم: چه رابطه ای بین شکر و قناعت هست؟	+++ ۱۰۳
درس ششم: تو مسائل معنوی هم باید قانع بود؟	+++ ۱۲۱
درس هفتم: دنبال خدا بریم یا دنبال بهشت؟	+++ ۱۴۱
درس هشتم: چرا نباید به نتیجه عبادت، کاری داشت؟	+++ ۱۵۹
درس نهم: عادت کردن به عبادت، خوبه یا بد؟	+++ ۱۷۹
چیزی که تو کتاب بعدی می خونید	+++ ۱۹۹
منابع	+++ ۲۰۱

مقدمه

یه روز، تو دفترم نشسته بودم که یه دختر خانوم رو آوردن رو صندلی نشوندن و گفتن: «این همونیه که در باره‌ش باهاتون صحبت کردیم. لطفاً باهاش حرف بزنید و نصیحتش کنید».

بعدشم از اتاق رفتن بیرون.

به زور آورده بودنش؛ دقیقاً کاری که همیشه باهاش مخالفم و سعی کردم هیچ وقت انجام نشه؛ چون ثابت شده بی فایده بودن خیلی از مشاوره‌ها براینه که مشاوره گیرنده، خودش برا مشاوره نیومده و اجبار کس دیگه‌ای مثل پدر و مادر، در میون بوده. بعضی از پدر و مادر اتاق مشاوره رو اتاق معجزه می‌دونن و مشاور رو هم کسی می‌دونن که نفس مسیحایی داره و بچه‌شون رو حتی اگه مرده باشه، زنده می‌کنه. حوصله هم ندارن خودشون یه مقدار تلاش کنن و کارایی رو انجام بدن که بچه‌شون با رضایت به مشاوره بیاد.

قبلاً پدر و مادر دختر ازم خواسته بودن که باهاش کمی حرف بزنم و نصیحتش کنم تا بلکه سر به راه بشه و حواسش رو به ظاهرش بیشتر جمع کنه. خونواده‌ای مذهبی بودن و اون،



وصله ناجورشون بود. اونا می خواستن با صحبتای من، اون
وصله جور خونواده بشه. منم تأکید کرده بودم که با رضایت
خودش بیاد و زورکی نیارینش.

انگار دیگه چاره‌ای نبود. از سلام ندادن و طلبکار نشستن اون
دختر خانوم معلوم بود مجبوره بشینه و حرفای من رو گوش کنه.
شاید با تهدید اومده بود و می ترسید که بلند شه و بره.

صحبت رو از یه جایی باید شروع می کردم، ازش پرسیدم: برا
مطالعه چی می خونی؟

گفت: روزنامه.

گفتم: کدوم بخش روزنامه برات جذاب تره و با دقت بیشتری
می خونی؟

منتظر بودم بگه بخش حوادث یا بخش سینما و شایدم
خبرای سیاسی؛ ولی جوابی که داد، برام خیلی عجیب بود:
صفحه آگهی های ترحیم! تا اون وقت، نشنیده بودم که
آگهی های ترحیم، برا کسی جذاب ترین بخش روزنامه باشه و
برا خوندنش حسابی وقت بذاره. تازه می گفتم اعلامیه جوون ترا
جذاب تره و خوش حال ترش می کنن.

همون دقیقه های اول مشاوره، احساس کردم دیگه اون
حالت طلبکار و تهاجمی رو نداره و دوست داره حرف بزنه. منم
فرصت حرف زدن رو ازش نگرفتم.

مثل همیشه یه دفتر پیشم بود و یه خودکار تو دستم. من
می پرسیدم و اون جواب می داد. منم همه رو می نوشتم. فکر
کنم شصت تا سؤال و جواب شد.